



ضدانقلاب و اشخاص موثر در آزادسازی سندج و محورهای مواصلاتی

تاریخ شفاهی دکتر سید یحیی صفوی

دکتر حسین اردستانی*

<p>جلسه هفتم تاریخ شفاهی سردار دکتر سیدیحیی صفوی بر دو موضوع تمرکز داشت: ۱. اعمال ضدانقلاب در شکنجه رزمندگان و مسائل اخلاقی در میان گروه‌های سیاسی به‌خصوص حزب دمکرات کردستان و حزب کومه‌له. در این جلسه، سردار اظهار کرد که آنچه من از قساوت‌ها و اعمال ضدانسانی حزب دمکرات، کومه‌له و چریک‌های فدایی خلق در کردستان دیدم، نشان‌دهنده آن بود که آنها هیچ اعتقادی به اسلام و شرافت انسانی نداشتند. آنها راننده مرا در وسط جاده خواباندند و با تبر دست و پایش را قطع کردند و او را به شهادت رساندند. همچنین بیش از ۷ نفر از پاسداران و بسیجی‌ها را دسته‌بسته تیرباران کردند و همه آنها را داخل گودال انداختند و روی آنها خاک ریختند. ایشان درباره مسائل اخلاقی گروه‌ها نیز یادآور شد که آنها به هیچ‌گونه اصول اخلاقی در رابطه با زنان پایبند نبودند و در مقرهایشان زنان مردان به‌صورت مختلط در کنار یکدیگر روابطی آزاد داشتند. ۲. اظهار نظر درباره ویژگی‌های فرماندهانی که در کردستان منشأ اثر بودند. آقای صفوی درباره شهید محمد بروجردی، شهید علی صیاد شیرازی، شهید علی موحد دانش، شهید علی رضائیان، شهید احمد فروغی و شهید امیر سیدحسام هاشمی به نکات خوبی که شاید کمتر شنیده شده باشد اشاره کرد. آقای صفوی گفت: شهید بروجردی جامع‌نگر بود. به کردستان نگاه فرهنگی داشت و با ضدانقلاب دلسوزانه رفتار می‌کرد و برای تخفیف احکام آنها از اعدام به پایین‌تر می‌کوشید. توان سازماندهی فوق‌العاده‌ای داشت. در حوادث و بلاهای بزرگ، انسان معنوی، تأثیرگذار و آرامی بود و به دلیل اینکه انسان خودساخته‌ای بود، تحمل و ظرفیتش نیز بالا بود. سردار صفوی درباره شهید صیاد شیرازی نیز اظهار کرد: از اوایل پیروزی انقلاب تا زمان شهادت، من و این بزرگوار دوست و همفکر بودیم. شجاعت و ایمان و اخلاص او به پیشرفت مسائل کردستان و جنگ بسیار کمک کرد. اهل قرآن و نوافل و پایبند به امام و رهبری بود. سردار صفوی درباره افراد یادشده نیز کوتاه و مفید نکات خوبی را بیان کردند. وی علی موحد دانش را شجاع و جسور خواند و علی رضائیان را فرمانده معلم نامید. واژگان کلیدی: جنگ ایران و عراق، ضدانقلاب، آزادسازی سندج، سردار رحیم صفوی.</p>	<p>چکیده</p>
---	--------------

دکتر حسین اردستانی: بسم الله الرحمن الرحيم. در شش جلسه گذشته، موضوعات مختلفی درباره بحران و جنگ داخلی کردستان مورد بحث قرار گرفت و امروز جلسه آخر را درخصوص این موضوع برگزار می‌کنیم. در جلسه‌های گذشته درباره چگونگی ورود گروه ضربت به فرماندهی جناب آقای صفوی به کردستان، موضوعات پشتیبانی گروه، چگونگی آزادسازی سندج، چگونگی فرماندهی و نیز آزادسازی محورها سؤالاتی مطرح شد و جناب عالی به‌اختصار به آنها پاسخ دادید. در این جلسه، درباره سه چهار موضوع بحث می‌کنیم. خواهش می‌کنم اگر در این جلسه بحث کردستان طولانی شد، تحمل بفرمایید تا به

* مسئول مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

آزادسازی سنندج در فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۵۹ است، ترور داریوش چاپاری سه چهار سال پیش بود. یا مثلاً درخصوص ارتش خدعه کردند. قبل از اینکه ما در اوایل سال ۱۳۵۹ برویم به سنندج، یک یگان ارتش می‌خواست از سنندج عبور بکند و به بانه برود. آنها با شورای شهر سنندج که کاملاً دراختیار ضدانقلاب بود، صورت جلسه کردند که اگر ارتشی‌ها اسلحه‌هایشان را بگذارند داخل صندوق ماشین و بدون سلاح از جاده کمربندی شهر سنندج عبور بکنند کاری به آنها نداریم

اردستانی: کدام یگان ارتش؟

سردار صفوی: یک تیپ که فرمانده‌اش سرهنگ نصرتی بود. نیروهای ارتش وقتی از جاده کمربندی رد شدند در جایی که خانه‌های بلند شهر سنندج روی تپه بود و جاده و ستون ارتش پایین‌تر قرار داشت، تیپ را زیر آتش رگبار گرفتند و فرمانده شجاع تیپ سرهنگ نصرتی به‌اضافه تعدادی از سربازان و...
اردستانی: نصرتی فرمانده لشکر تیپ ۲۸ کردستان بود یا از تیپ همدان؟

سردار صفوی: به خاطر ندارم و

به عزیزان ارتش رحم نکردند و امضا و قول‌وقرار را زیر پا گذاشتند. یعنی خدعه کردند، صورت جلسه را امضا کردند و پذیرفتند بدون سلاح از جاده کمربندی عبور کنند، اما به آنها حمله کردند. یا در رابطه با مردم، وقتی بعد از آزادی سنندج من به روستاها می‌رفتم، مردم روستاها از ما استقبال می‌کردند و با پرچم می‌آمدند به استقبال، سؤال‌هایی که خود من از آنها پرسیدم می‌گفتند از ما مالیات (بارمّتی) می‌گرفتند؛ مثلاً هر خانه به تعدادی که گوسفند یا گاو داشت باید به ضدانقلاب مالیات می‌داد. علاوه‌بر آن، هر روستایی باید به اینها سرباز یا پیشمرگه

چون تک‌ماشین بود و ضدانقلاب می‌دانست ما از جیب آهو استفاده می‌کنیم، سر راه کمین گذاشته بودند، اول ماشینش را زدند و متوقف کردند، بعد این جوان را که بسیار خوش‌سیمما و نورانی بود وسط جاده خواباندند و درحالی که زنده بود با تبر دست و پای او را قطع کردند تا شهید شد. اسم این شهید بزرگوار فرقدانی است.

اردستانی: نام کوچکش را به خاطر دارید؟

سردار صفوی: شاید مصطفی باشد. همچنین بعد از آزادسازی سنندج گورهای دسته‌جمعی پیدا کردیم که پاسداران را درحالی که دست‌هایشان را بسته بودند از پشت تیرباران و شهید کرده بودند.

اردستانی: بیشتر در چه مناطقی؟

سردار صفوی: در شهر سنندج یا اطراف شهر سنندج. آسرابی که از آنها می‌گرفتیم ما را می‌بردند و محل دفن دسته‌جمعی این شهدا را که دست‌بسته تیرباران شده بودند نشانمان می‌دادند.

اردستانی: شما چند مورد را دیدید و چند نفر در هر گروه تیرباران شده بودند؟

سردار صفوی: من حداقل یک گور دسته‌جمعی که حدود شاید هفت هشت نفر، کمتر از ده نفر بودند را دیدم. یا عکس‌هایی که خودشان منتشر می‌کردند. مثلاً بسیجی‌های ما را که در روستاها اسیر می‌کردند، داخل روستاها می‌بردند، می‌گفتند کلاه دوگوشی؛ مفهومش این است که پوست سرشان را از فرق می‌بریدند و پوست سر را می‌بردند روی گوششان. یا اینکه اینها را زنده به پشت ماشین و روی زمین داخل روستاها می‌کشاندند و نشان می‌دادند. با پیشمرگان مسلمان هم همین‌طور رفتار می‌کردند، نه تنها با خود پیشمرگان، بلکه با زن و فرزندان آنها هم برخورد بسیار شدید و همراه با غضب انجام می‌دادند. ما دوستی داشتیم که اسمش داریوش چاپاری بود، فردی عامی که سواد چندانی نداشت، ولی بسیار رشید و شجاع بود. سه چهار سال پیش در شهر سنندج به در خانه‌اش رفتند و زنگ زدند، وقتی دم در آمد، او را به رگبار بستند.

سردار صفوی:

بعد از آزادسازی سنندج
گورهای دسته‌جمعی پیدا
کردیم که پاسداران را
درحالی که دست‌هایشان را
بسته بودند از پشت تیرباران و
شهید کرده بودند.

رفتم، ابتدا فرماندهی سنندج برعهده ایشان بود، بعد آقای ابوشریف آمد و به من حکم فرماندهی عملیات کردستان را داد. ابوشریف فرمانده سپاه شده بود. برای شما جالب است بدانید که روی کاغذ همان‌جا نوشت شما را به فرماندهی عملیات کردستان منصوب می‌کنم. آقای بروجردی فرمانده ما بود؛ یعنی من زیر نظر شهید بروجردی بودم. ایشان از نظر سجایای اخلاقی ممتاز بود. به او می‌گفتند مسیح کردستان، واقعاً چهره مسیحایی و نفس مسیحایی داشت. از نظر شجاعت، از نظر قدرت سازماندهی توانمند بود، سازمان پیشمرگان مسلمان کرد را ایشان تأسیس کرد و پیشمرگان واقعاً برای آزادسازی کردستان خدمت کردند. از نظر صبوری و تأثیرگذاری آن قدر توانا بود که وقتی افراد ضدانقلاب هم اسیر می‌شدند با آنها بحث می‌کرد و آنها را متقاعد می‌ساخت که مسیرشان اشتباه است. منظور اینکه، حتی در مورد ضدانقلاب هم به کار فکری قائل بود. و بعضاً ضدانقلابی که محکوم به اعدام شده بود را با توبه دادن و بردن پیش قاضی دادگاه، اعدامش را به حبس ابد تغییر می‌داد. این قدر قدرت فکری و نفوذ فرهنگی داشت. ایشان چه در خصوص موضوع کردستان چه در رابطه با جنگ منشأ اثر بود. انصافاً تا زمان حیات ایشان اگر یک نفر را نام ببرم که در آزادسازی کردستان نقش بزرگی ایفا کرد شهید محمد بروجردی است که نقش فرماندهی داشت. یا مثلاً برای عملیات فتح‌المبین کسی که حاضر شد و موافقت کرد حاج احمد متوسلیان و بچه‌های سپاه مریوان را از کردستان به جبهه جنوب بیاورد و تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) را بنیان‌گذاری کند شهید محمد بروجردی بود.

اردستانی: بنیان‌گذار تیپ محمد رسول الله (ص) متوسلیان بود یا بروجردی؟

سردار صفوی: آقای بروجردی بود. ما برای عملیات فتح‌المبین در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۰ به قرارگاه نجف در کرمانشاه رفتیم. شهید بروجردی فرمانده این قرارگاه بود. من و آقا محسن رفتیم آنجا. شهید بروجردی، ناصر

سنندج شهید دادیم. در مرحله آزادسازی از دویست نفر پاسداران رشید گردان ۲ تهران، از پادگان ولی عصر هم تعدادی شهید شدند. مثلاً در یکی از عملیات‌ها که قبلاً عرض کردم، برای گرفتن موضع ضدانقلاب روی یک تپه پنج شش نفر شهید دادند. فرمانده این گردان علی موحد دانش بود.

اردستانی: در مدت ۲۲ روز؟

سردار صفوی: از فروردین تا ۲۲ یا ۲۳ اردیبهشت که شهر آزاد شد این قدر شهید دادیم.

اردستانی: سؤال بعدی من درباره افرادی است که تحت فرماندهی شما یا هم‌رده شما بودند و در کردستان منشأ اثر واقع شدند. این افراد به‌عنوان فرمانده، به‌عنوان رزمنده ارتشی، سپاهی و بسیجی - فرقی نمی‌کند مدت‌ها جنگیدند و ایفای نقش کردند. من حدود ده اسم را یادداشت کرده‌ام که برخی از آنها در کردستان به شهادت رسیدند و بعضی‌ها مثل صیاد شیرازی وارد صحنه جنگ عراق و ایران شدند. خواهش می‌کنم به هر میزان ذهنتان باری می‌کند درباره شخصیت، فرهنگ، خلق‌وخو، شجاعت و نوع رفتار این افراد و کارهای خاص و مهمی که انجام دادند حتی المقدور مبسوط توضیح بفرمایید. درباره افراد مؤثر که شهید شدند منابع کمی وجود دارد و بهترین منبع و منبع دست اول افرادی هستند که با آنها در صحنه نبرد بوده‌اند. از شهید محمد بروجردی شروع می‌کنم، خواهش می‌کنم درباره ایشان صحبت کنید، بعد درباره علی صیاد شیرازی فقط در حوزه کردستان، در مورد نقش ایشان در جنگ بعداً سؤال خواهم کرد.

ویژگی‌های شهید بروجردی

سردار صفوی: شهید عالی‌مقام سرلشکر پاسدار محمد بروجردی از سرداران مؤمن، عارف، بااخلاق، شجاع، صبور و ولایتمدار بود. من چنین فرماندهی در کردستان کمتر دیدم. ایشان فرمانده ما هم بود، چون فرمانده سپاه غرب کشور بود و وقتی من به سنندج

برای پاسدارها علیه بنی صدر موضع گیری می کردم. شهید بروجردی یکی دو بار به من تذکر داد، گفت چون امام حکم فرمانده کل قوا را به ایشان تفویض کرده و منصوب امام است شما علیه ایشان حرف نزن. من و شهید بروجردی از قبل از انقلاب باهم دوست بودیم و هر دویمان مسلح بودیم. می گفتم آقا محمد من ایشان را در فرانسه دیدم، می دانم چه آدمی است، گفت نمی خواهد دانسته هایت را به پاسدارها منتقل بکنی. این طور آدمی بود، می گفتم چون حکم امام را دارد نباید علیه او صحبت کرد. اگر درباره شهید بروجردی چندین کتاب بنویسند یا فیلم برایش بسازند جا دارد، واقعاً الگویی برای همه مجاهدین اسلام در لبنان و عراق و سوریه بود. یک انسان مجاهد و سردار مجاهد بود. ما از مالک اشتر مطالبی شنیده ایم، اگر من بخوادم لقبی به ایشان بدهم، واقعاً یک مالک اشتر برای امام بزرگوار بود. سن شهید بروجردی از من بیشتر بود. برای شما جالب است، ما از سنندج می آمدیم تهران، ایشان رانندگی می کرد، همسر و حسین، پسر شهید بروجردی بودند، من هم با همسرم بودم چون ما هنوز بچه نداشتیم، خانم ها می نشستند عقب ماشین، ماشین ما فکر می کنید چه بود؟ با یک پیکان از سنندج تا تهران و از گردنه صلوات آباد و مسیر قروه می آمدیم. آن وقت خودش می نشست پشت ماشین و بسیار هم تند رانندگی می کرد. هر چه می گفتیم آقا محمد کمی آهسته تر، توجه نمی کرد، ولی رانندگی اش خوب بود. البته، عینکش بعضی وقت ها عرق می کرد یا گردوغبار بر آن می نشست، ولی تند می رفت هر چه می گفتیم. **اردستانی:** عینکش را اگر برمی داشت خوب نمی دید؟ **سردار صفوی:** عینکش را که بر می داشت مشکل دید پیدا می کرد.

من شنیدم در سنندج یک پاسدار از موضوعی ناراحت می شود و یک سیلی به گوش شهید بروجردی که فرمانده بود می زند، ایشان آن پاسدار را می بوسد و می گوید بسیار خوب، حالا بیا برویم دفتر مشکلات را

کاظمی و فرماندهان دیگر بودند، آقا محسن مطرح کرد ما عملیات بزرگی را می خواهیم در غرب رودخانه کرخه انجام دهیم، ولی یگان کم داریم، آمده ایم از اینجا نیرو ببریم، شما یک تیپ تشکیل بدهید. شهید بزرگوار ناصر کاظمی گفت شما به خاطر جنگ در جنوب همه پاسدارها را دارید می برید، بسیجی ها هم می آیند جنوب، ما برای کردستان نه پاسدار داریم نه بسیجی، تازه می خواهید از اینجا هم نیرو برادرید ببرید. آقای دکتر رضایی با ناراحتی از جلسه بیرون رفت، ولی خاطر من هست که بروجردی بزرگوار دست کشید به ریش های طلائی رنگش و گفت امام جنگ را موضوع اصلی می دانند، چشم من خودم می آیم، نیروها را هم می آورم ماشین و سلاح هم می آورم، از شما هم چیزی نمی خواهم، فقط یک حکم به من بدهید. خودش رفت بچه های مریوان و احمد متوسلیان و قجه ای را آورد جنوب و تیپ را تشکیل داد.

اردستانی: و حاج همت؟ **سردار صفوی:** همت و بقیه در پاوه بودند، بعداً آمدند. شماره

تیپ ها را من و حسن باقری معین می کردیم، گفتیم شماره تیپ شما ۲۷ است، ولی اسمش را خودتان انتخاب کنید. حاج احمد متوسلیان دستش را به هم مالید و گفت من اسمی را می خواهم انتخاب کنم که هرکس این اسم را ببرد صلوات بفرستد و نام تیپ را محمد رسول الله (ص) گذاشت. ما هم گفتیم شما تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) هستید. بنابراین، بروجردی خودش آمد در عملیات فتح المبین در فروردین سال ۱۳۶۱ شرکت کرد. آقای بروجردی واقعاً مطیع امام بود. اوایل درگیری های کردستان من رسماً در سخنرانی های

ناصر کاظمی گفت شما به خاطر جنگ در جنوب همه پاسدارها را دارید می برید، بسیجی ها هم می آیند جنوب، ما برای کردستان نه پاسدار داریم نه بسیجی.

اردستانی: سردار خاطره مشخصی به ذهنتان می‌آید؟

سردار صفوی: از شهید بروجردی؟

اردستانی: بله.

سردار صفوی: خاطره زیاد دارم، نمی‌دانم کدام را برایتان بگویم.

اردستانی: حالا چند مورد را بفرمایید.

سردار صفوی: بعد از آزادی سنندج که قاضی حکم تعدادی از ضدانقلاب را داده بود ایشان گفت همه را اعدام نکنید، رفت با تعدادی از آنها صحبت کرد.

ضدانقلاب خنده می‌کرد و می‌گفت شما پاسداران بزدل و ترسو قادر نیستید ما نیروهای انقلاب را اعدام کنید. تا صبح از آنها بازجویی کرد. بعضی از آنها توبه کردند و رفت از دادگاه حکم اعدام آنها را تبدیل به حبس ابد کرد. این یک خاطره. قدرت سازماندهی ایشان فوق‌العاده زیاد بود. اول از همه دنبال ساختار و سازمان بود، ولو برای ده نفر. از سپاه مشهد، سپاه شیراز، سپاه مثلاً لرستان و سایر شهرها و استان‌ها نیرو به کردستان می‌آمد، اما سازمان

در سنندج یک پاسدار از موضوعی ناراحت می‌شود و یک سیلی به گوش شهید بروجردی که فرمانده بود می‌زند، ایشان آن پاسدار را می‌بوسد و می‌گوید برویم دفتر مشکلک را بگو.

نداشتند. ده نفر بیست نفر پاسدار و بسیجی که می‌آمدند ایشان بلافاصله آنها را سازماندهی می‌کرد و از میان خودشان یک نفر را به‌عنوان فرمانده می‌گذاشت و در محور مشخص به کار می‌گرفت. قدرت فوق‌العاده‌ای در سازماندهی نیروها داشت. خاطره دیگر من از این بزرگوار به قبل از انقلاب برمی‌گردد. من قبل از انقلاب آمدم تهران. به منزل ایشان در محله فقیرنشین خیابان مولوی رفتیم. برای کارهای نظامی علیه رژیم شاهنشاهی جلسه داشتیم. ایشان خانم خودش و ما را سوار ماشین کرد و به سمت ورامین حرکت کردیم. در خانه یکی

بگو که من حل کنم. این چیزها دروغ نیست، واقعاً از این بزرگوار سجایای اخلاقی عجیبی دیدیم و همچنین مقاومت‌های چشمگیر.

اردستانی: من توفیق دیدن شهید بروجردی را نداشتم، اما شنیده‌های بسیار زیادی درباره بروجردی شنیده‌ام. به نظر شما در دسته‌بندی افراد در کردستان، ایشان چه تفاوتی با دیگران داشت؟ چه نگاهی به جامعه کردستان داشت؟ بیشتر به چه رویکردی برای حل مشکل کردستان اعتقاد داشت و آن را عمل می‌کرد؟

سردار صفوی: شهید بروجردی تفکر مردمی داشت. اولین جملات استراتژیک که ایشان گفت این بود که ما باید بین ضدانقلاب و مردم کردستان فرق قائل بشویم و صف مردم را از صف ضدانقلاب جدا کنیم و به کمک مردم کردستان ایران برویم و ضدانقلاب را سرکوب بکنیم. واقعاً بینش اجتماعی بسیار وسیعی داشت. شاید از نظر نظامی من بینش بیشتر از ایشان بود، چون دوره افسر و وظیفه را گذرانده بودم، ولی بینش اجتماعی و بینش سیاسی ایشان بسیار بالاتر بود، جامعه‌گرد را می‌شناخت و برای این جامعه استراتژی فرهنگی داشت. مثلاً ایشان برای آبادانی و برای راه‌اندازی فرمانداری‌ها و آموزش و پرورش بسیار تلاش کرد. فردای آن روز که سنندج را آزاد کردیم، دنبال استاندار و فرماندار و شهردار بود و زنگ زد به تهران و از آموزش و پرورش خواست بیایند مدارس را راه بیندازند و معلم‌ها و حتی خانم‌هایی را از تهران دعوت کرد آمدند مدارس سنندج را راه‌اندازی کردند. توجه دارید؟ شهید بروجردی جامع‌نگر بود. ما یک مقدار عملیاتی بودیم و بُعد نظامی مان غلبه داشت، اما ایشان جامع بود، مسائل سیاسی را می‌دید، مسائل فرهنگی را می‌دید، حتی به غذای مردم توجه داشت. آن زمان آرد و... در سنندج نبود و باید از تهران فرستاده می‌شد. ایشان آمد تماس گرفت کامیون آرد آمد و نانوائی‌ها راه افتاد و شهر شکل گرفت. بروجردی یک فرمانده جامعه‌نگر بود.



جلسه تاریخ شفاهی دکتر سیدیچی صفوی فرمانده نیروی زمینی سپاه در دوران دفاع مقدس.

صیاد شیرازی و یکی از ما دو بایستی ستون را فرماندهی می‌کردیم تا خیالمان راحت باشد. چند عکس داریم که در ستون‌کشی‌ها یا در هلیکوپتر باهم هستیم. اولین قرارگاه مشترک ارتش و سپاه را در شهر سنندج ما باهم تشکیل دادیم و بعد از آزادی سنندج بنی‌صدر دو درجه گرفته‌شده صیاد را پس داد وی سرهنگ علی صیاد شیرازی شد. فرماندهی مشترک بنده و ایشان در قرارگاه شمال‌غرب بعد از آزادی سنندج شکل گرفته بود که از آن پس، به آزادسازی محورها پرداختیم. همان‌گونه که در آزادسازی سنندج نیروهای اصلی از سپاه بودند، برای آزادسازی محورها هم باز یگان‌های عمده از سپاه و بسیج بودند، ولی مثلاً چند دستگاه توپخانه سوار تریلی می‌کردیم می‌بردیم که از آتش استفاده کنیم یا درحد مثلاً یک گروهان، دو گروهان، حداکثر یک گردان هم نیروهای پیاده ارتش با ما در عملیات آزادسازی محورها شرکت می‌کردند. همچنین وقتی ستون راه می‌انداختیم از بالای سر، هلیکوپترها پشتیبانی هوایی می‌کردند و هلیکوپتر گبری اگر ضدانقلاب در ارتفاعات کمین کرده بود به‌طرف آنها شلیک می‌کرد. برای آزادسازی محور، گردان ضربت - که مرتضی صفوی برادر من

سرهنگ حسین خرسندی را از اصفهان فرستاده بود به لشکر ۲۸ کردستان. سرهنگ صدری که بعداً معلوم شد با ضدانقلاب ارتباط دارد، فرمانده لشکر ۲۸ کردستان بود، ولی رئیس ستادش حسین خرسندی انسان مؤمنی بود. یا سرهنگ ترکان که فرمانده توپخانه لشکری بود و جناب سروان محمد کوسه‌چی از توپخانه اصفهان به سنندج آمدند. محمد کوسه‌چی باجناب من است، الآن امیر است، امیر سرتیپ محمد کوسه‌چی و در دفتر نظامی حضرت آقا با آقای سردار شیرازی همکاری می‌کند. فرستادن این افراد از ابتکارات ایشان بود که قبلاً هم تعدادی را فرستاده بود. در طرح‌ریزی آزادسازی شهر سنندج هم ایشان و این عزیزانی که از ارتش نام بردم حضور داشتند. البته، نیروهای عملیاتی عمدتاً پاسداران و بسیجی‌ها بودند، اما پشتیبانی آتش توپخانه و خمپاره‌انداز برعهده آنها بود. مثلاً آقای ترکان که عرض کردم توپچی بود، روی ارتفاعات آیدر که خود صیاد می‌خواست با هلیکوپتر هلی‌برن کند، اول با آتش توپخانه آنجا را زدند. بعد از آزادسازی شهر سنندج، در ستون‌کشی‌ها برای آزادسازی بانه، مریوان و سقز هم معمولاً فرماندهی ستون‌ها را یا من عهده‌دار می‌شدم یا

کردند. شهید علی موحد دانش بسیار جسور و شجاع بود. ایمان بسیار بالایی داشت. بعداً در جنگ و در تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) یک دستش قطع شد. ایشان از نظر ایمانی فرد معتقدی بود و یک مقدار تند بود. یکی دیگر از بچه‌های تهران حمید اسلیمی بود و با اینکه کم سن و سال و کم سواد بود، ولی خیلی با مرام بود و با ما خیلی گرم می‌گرفت. به هر حال، سردار بزرگوار علی موحد دانش جنگ را در کردستان خوب یاد گرفت و در جنگ تحمیلی در تیپ ۱۰ سیدالشهدا^(ع) واقعاً شجاعانه

می‌جنگید و در عملیات‌های مختلف یک رزمنده و فرمانده برجسته بود.

اردستانی: آقای صفوی، آقای رضا رضایی از بچه‌های اصفهان بود. بله؟

خصوصیات رضایی

سردار صفوی: رضا رضایی بسیجی بود و وقتی از سنندج به دارخوین آمدند باز هم بسیجی بود، اگر درست یادم باشد اهل یکی از روستاهای شهر اصفهان به نام "درچه خیار" بود و چند برادر داشت

که در زمان جنگ سه‌تا از برادرها شهید شدند. هیکل ورزشکاری و چهارشانه داشت و در گردان ضربت بود. ایشان با حسین خرازی و برادر من مرتضی صفوی کار می‌کرد. در عملیات "فرمانده کل قوا خمینی روح خدا" در ۲۳ خرداد سال ۱۳۶۰، فرمانده یک محور بود و نقش مؤثری در بازکردن آن محور داشت. در این عملیات ما با ۳۴۰ نفر پاسدار و بسیجی از دارخوین بیش از ۳ کیلومتر به سمت آبادان پیشروی کردیم. ایشان فرمانده محور بود و نیروهایش که پیشروی کردند به محاصره عراقی‌ها درآمدند و آخرین پیامش این بود که

که رسیدند، نگهبان‌ها فکر می‌کردند ضدانقلاب آمده به طرف پاسگاه، شروع کردند به تیراندازی، ایشان آمد جلو خودش را معرفی کرد، افراد پاسگاه با بی‌سیم تماس گرفتند و گفتند یک گروهی می‌گویند ما صیاد شیرازی هستیم و بالاخره وارد شدند. واقعاً این نبوغ و شجاعت و قدرت اینکه در شب تاریک چطور می‌تواند آرایش بگیرند و جهت را گم نکنند آن‌هم با فاصله بیش از ۳۰ کیلومتر راه پیمایی کردن و راه را پیدا کردن از صیاد برمی‌آمد. خاطره دوم هم مربوط به سردشت است. ما با هم شب‌ها یک جا می‌خوابیدیم. صبح که بیدار می‌شدیم دونفری با هم نماز جماعت می‌خواندیم. یک دفعه ایشان پیش نماز می‌ایستاد یک دفعه من جلو می‌ایستادم. یک سروان که سنش هم پایین نبود، به ایشان گفت جناب سروان صیاد شیرازی نمی‌شود من هم به نماز جماعت اضافه بشوم؟ گفت چرا بیا عزیزم. گفت آخر من نماز خواندن بلد نیستم. صیاد شیرازی با حوصله نماز را برای او نوشت و گفت اول باید وضو بگیری، چطور می‌تواند اذان بگویی، بعد گفت بیا عملاً در نماز جماعت ما شرکت کن تا یاد بگیری، این بنده خدا نمازخوان شد و بعد هم به شهادت رسید.

ویژگی‌های شهید علی موحد دانش

اردستانی: آقای صفوی، افراد بیشتری در نظر من هستند که مایل هستم شما درباره آنها هرچند کوتاه صحبت کنید، علی موحد دانش یکی از آنها است، لطفاً دیده‌ها و شنیده‌ها و درک خودتان را از ایشان بفرمایید. **سردار صفوی:** علی موحد دانش اولین فرماندهی بود که از سپاه تهران، پادگان ولی عصر^(عج) با گردان ۲ قبل از ما به سنندج آمده بودند. وقتی ما از هواپیما در فرودگاه سنندج پیاده شدیم با چند نفر از عزیزان تهرانی که یک مقدار هم غرور داشتند و ما را بچه شهرستانی می‌دانستند آشنا شدیم. ولی ما می‌گفتیم نیروی ما بیشتر است و ۲۰۰ نفر نیرو داریم شما بیست تا سی نفر هستید و لذا فرماندهی با ما است و آنها هم قبول

قبل از شروع جنگ، بنی صدر به بهانه‌ای دو درجه ایشان (صیاد) را گرفت و از فرماندهی شمال غرب ایشان را عزل کرد و دیگر ایشان هیچ کاره بود.

اصفهان شد. خاطرات جنگ کردستان را به خاطر ندارم، ولی در جبهه دارخوین مدتی فرمانده محور دارخوین بود و به نوبت بین ایشان و حسین خرازی و اخوی من سیدمیثم صفوی داخل خط تقسیم کار می کردند. ایشان در خط مقدم دارخوین در خط شیر مستقر بود. فروغی یک فرمانده شجاع و مؤمن بود. بسیار قاطع بود و سازماندهی داشت، فکرش منسجم بود. در عملیات آزادسازی بستان (طریق القدس) تک تیرانداز عراقی یک تیر به پیشانی اش زد و شهید شد. در جریان عملیات، شب، من، حسین خرازی و اصغر صبوری در منطقه نشسته بودیم. شاید هم روز بود. یک نفر را دیدم که آمد در گوش حسین خرازی چیزی گفت، رنگ صورت خرازی تغییر کرد. گفتم چه شده؟ گفت برویم، رفتیم دیدیم جسد فروغی پشت وانت داخل پتو است. واقعاً فروغی اگر شهید نمی شد، در جنگ یک فرمانده لشکر می شد. با فکر، نبوغ، شجاعت، اخلاق و قدرت بیان.

اردستانی: فروغی در کردستان هم با شما بود؟
سردار صفوی: به خاطر ندارم.

خصوصیات امیر سیدحسام هاشمی

اردستانی: از آقای حسام هاشمی هم نکاتی بفرمایید. ایشان در کردستان بودند و...
سردار صفوی: جناب سروان سیدحسام هاشمی از فرماندهان بسیار مؤمن و با فکر، از نیروهای مشهد بود که به کردستان آمده بود و در کنار صیاد شیرازی و در کنار شهرام فر قرار گرفت. ایشان در آزادسازی سنندج و بعد محورهای مختلف نقش داشت. خودش توپچی بود، ایمان بسیار بالایی داشت و شجاع بود. تقریباً بازوی راست صیاد شیرازی بود و در جنگ هم خدمات بسیاری انجام داد. الآن هم زنده است. سر تپ است، امیر است. یک انسان مؤمن و شجاع بود. با سپاه کاملاً هماهنگ بود و همدیگر را درک می کردیم. مدتی هم فرمانده شمال غرب ارتش شد و موفق بود. قبل از شروع جنگ که بنی صدر

می آمد ایشان بود، اولین نفر هم که از سر سفره بلند می شد خودش بود. همسرش نقل می کند وقتی می خواست به جبهه بیاید مقدار زیادی نان می خرید و در خانه می گذاشت، چون تعداد بچه هایش زیاد بود. می گفت خجالت می کشم همسرم برود نان بخرد، بچه ها هم نمی روند نان بخزند. در حال حاضر، یکی از پسرهایش دکتر است.

در عملیات والفجر ۴ در منطقه مریوان روی ارتفاعات لری روی مین رفت و ترکش وارد بدنش شد. او را به بیمارستان بردند تا بیمارستان حالش خوب بود، ولی آمبولی کرد. چربی استخوان اگر وارد خون بشود لخته می شود، این لخته وارد قلب یا مغزش شده بود و آنجا به شهادت رسید. رضائیان یک فرمانده معلم بود. فرماندهی که واقعاً به قرآن و نهج البلاغه و حدیث بسیار وارد بود. بسیار شجاع بود. **اردستانی:** انسان بسیار زحمت کش و سخت کوشی بود.

سردار صفوی: با اینکه دست های من کوچک نیست در دست او گم می شد و کف دست هایش مثل یک کارگر بود. واقعاً دستش کارگری بود.

اردستانی: در اظهار نظر درباره فرماندهان بالاتر با ادب و احترام صحبت می کرد. در عین حال جسارت بیان داشت و حرف را منتقل می کرد. من از نزدیک این را دیده بودم.
سردار صفوی: همین طور است.

ویژگی های احمد فروغی

اردستانی: سردار، درباره آقای احمد فروغی و علی موحد دوست هم نکاتی بفرمایید.
سردار صفوی: درباره احمد فروغی می گویم، ولی علی موحد دوست را نمی شناسم.
اردستانی: بفرمایید.

سردار صفوی: احمد فروغی جزء پاسداران اول سپاه بود که به سپاه آمد، بعد فرمانده عملیات سپاه استان

